

## «دهانت را می‌بویند...»

مبادا که گفته باشی «دوستت می‌دارم»



دلنت را می‌بویند...  
روزگار غریبی‌ست، نازنین  
و عشق را  
کنار تیرک راه بند  
تازیا نه می‌زنند.

عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد...  
در این بن بست کج و پیچ سرما  
آتش را  
به سوخت بار سرود و شعر  
فروزان می‌دارند.

به اندیشیدن خطر مکن...  
روزگار غریبی‌ست، نازنین  
آن که بر در می‌کوبد شباهنگام  
به کشتن چراغ آمده است.

نور را در پستوی خانه نهان باید کرد...  
آنک قصابانند  
بر گذرگاه‌ها مستقر  
با کنده و ساتوری خون‌آلود

روزگار غریبی‌ست، نازنین  
و تبسم را بر لب‌ها جراحی می‌کنند  
و ترانه را بر دهان.

شوق را در پستوی خانه نهان باید کرد...  
کباب قناری  
بر آتش سوسن و یاس

روزگار غریبی‌ست، نازنین  
ابلیس پیروزمست  
سور عزای ما را بر سفره نشسته است.  
خدا را در پستوی خانه نهان باید کرد...»

از سایت دانش‌آموز در آدرس زیر دیدن کنید:

[www.daneshamooz.se](http://www.daneshamooz.se)



## با آرزوی برقراری صلح

## و امنیت در جهان!

آمدن تابستان، این فصل گرما و نیاز به شادی، چهره مدرسسه را با وجود همه ناملایمات ناشی از ناامنی عوض کرده است. هیئت تحریریه دانش‌آموز، با شوق فراوان نشریه این ماه را به عشق، شور جوانی و تمنای زندگی اختصاص داده است. در این شماره، شاگردان در ستایش زندگی، عشق، مادر و زیبایی‌های دیگر قلم زده‌اند... و تعطیلی مدارس را چشم به راهند. این در حالی است که متأسفانه در بیش‌تر نقاط جهان، از جمله کشور ما ایران، عشق را روزانه به دار می‌آویزند؛ جوانان را اعدام می‌کنند و حقوق کودکان و انسان‌ها را زیر پا می‌گذارند. این روزها خطر جنگ علیه ایران و تحریم‌های اقتصادی، جنگ اسرائیل علیه مردم فلسطین، جنگ داخلی سوریه و یمن، تابستان داغ را بر همه شهروندان این مناطق سوزان و مرگ‌بار کرده است.

با این وجود، باید به آینده زیبا و برقراری صلح و امنیت در جهان بیندیشیم و در این راستا تلاش کنیم.

نشریه دانش‌آموز، برای قلم‌زنان خود که امسال فارغ‌التحصیل می‌شوند آینده‌ای تابناک آرزو می‌کند و همچنین جهانی برابر و خوب برای همه دانش‌آموزان!

معلم



آموزش حق پایه‌ای هر انسان است!

## اهداف نشریه دانش آموز:

- \* اشاعه فرهنگ مطالعه و پژوهش بین معلمان و دانش آموزان؛
- \* تبادل اندیشه و نظریات علمی بین دانش آموزان؛
- \* ایجاد بستری برای رشد و پویایی مسایل آموزشی و پرورشی؛
- \* ارتقای سطح دانش، آگاهی و معلومات دانش آموزان؛
- \* آموزش کتبی زبان مادری.

آدرس امیل تماس با نشریه:

daneshamooz2016@gmail.com

\*\*\*

## آموزش زبان مادری حق مسلم هر انسانی است!

21 فوریه، روز جهانی زبان مادری است. روز جهانی زبان مادری بیش از هر جای دیگری، متوجه کشورهای است که دارای تنوع زبانی گسترده‌ای هستند تنوعی که به گفته جنوا اسپیرمن، امری طبیعی، میراثی انسانی و سرمایه‌ای اجتماعی است. اما در کشورهایی همچون ایران، متأسفانه زبان‌های مادری همه مردم این کشور غیر از فارسی، یعنی زبان‌های ترکی آذری، کردی، عربی، بلوچی و غیره ممنوع است.

جنوا اسپیرمن، زبان‌شناس و متخصص سیاست‌های زبانی در دوران پساناستعمار، در گفتگوی اختصاصی، ضمن شرح اهمیت آموزش و تحصیل به زبان مادری، از سیاست‌های زبانی که منجر به یکسان‌سازی زبانی می‌شوند، انتقاد می‌کند و می‌گوید: «اگر شما آموزش و ترویج یک زبان را قذغن و غیرقانونی کنید، در نهایت، آن زبان را حذف می‌کنید و با از بین بردن آن زبان، فرهنگ آن گروه زبانی را نیز نابود می‌کنید و در نهایت، خود آن مردم را حذف و از بین می‌برید. ممکن است که آن‌ها به صورت فیزیکی از بین نروند اما آن‌ها دیگر خودشان نیستند بلکه تبدیل به دیگری شده‌اند که به زبان و فرهنگ دیگری تعلق دارند. آن‌ها دیگر وجود خارجی ندارند.» این استاد دانشگاه می‌شکاک تاکید کرده است: «وضع قوانینی که سیاست‌گذاری‌های زبانی را اجباری می‌کند، گامی اساسی در جلوگیری از نابود کردن زبان‌ها است.» وی سیاست زبانی آفریقای جنوبی را مثال خوبی در این زمینه می‌داند، کشوری که در آن یازده زبان رسمی وضع شده است.

جنوا در جواب سنوال: «بسیاری از زبان‌شناسان بر آموزش زبان مادری و تحصیل به آن زبان تاکید می‌کنند، چرا؟»، چنین جواب داده است: «این مساله که کودکان به زبان مادری خود آموزش ببینند، مساله بسیار مهمی است، به این دلیل که، این زبان، تنها زبانی است که کودکان به بهترین نحو آن را متوجه می‌شوند. پیشینه تحقیقات در سراسر جهان این مساله را اثبات می‌کند که موثرترین راه برای آموزش مفاهیم و مهارت‌ها به کودکان، استفاده از زبان مادری آن‌ها است. این آموخته‌ها، در تمام عمر با او خواهند بود.»

به نظر جنوا: «آموزش زبان مادری کاملاً طبیعی و ضروری است و در ارتباطات انسانی، بسیار مهم و مفید است. البته در کنار آن، انسان‌ها به زبان مشترکی هم نیاز دارند تا بتوانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. با این‌که تنوع زبانی کاملاً یک مساله طبیعی است اما ما انسان‌ها، به زبان مشترکی نیاز داریم تا با کسانی که خارج از حیطه زبان مادری‌مان هستند، ارتباط برقرار کنیم. اما عواطف و احساسات و اندیشه‌ها و ارزش‌ها و مفاهیم این‌چنینی، می‌توانند به بهترین شکل، توسط زبان مادری هر فرد منتقل شوند و در برخی موارد، زبان مادری تنها ابزار موجود برای انتقال مفاهیم ذکر شده است...»



## در ستایش عشق!

وقتی که من عاشق شدم دقیقاً نمی‌دانستم عشق به چه معناست. من فکر می‌کردم عشق فقط و فقط یک حس ساده مثل دوست داشتن یک بستنی است و من هیچ یک از شعرها و آهنگ‌های عاشقانه در وصف عاشقان را درک نمی‌کردم. من نمی‌فهمیدم که وقتی می‌گویند فلانی عاشقت است یعنی چه و به قول شاعر:

وقتی که من عاشق شدم شیطان به نام سجده کرد  
آدم زمینی‌تر شد و عالم به آدم سجده کرد  
من عاشق چشمتم شدم نه عقل بود و نه دلی  
چیزی نمی‌دانم از این دیوانگی یا عاقلی

و این جمله درست است که شما قبل از عاشق شدن چیزی نمی‌فهمید اما بعد از آن همه چیز می‌فهمید. روان‌شناسی در رادیو می‌گفت: «همه آدم‌ها روزی عاشق می‌شوند و یا همه آدم‌های خوب عاشق می‌شوند.» پس شمایی که تا الان از دردسرهای عاشقانه در امان بوده‌اید، نگران نباشید. «عشق در کمین شماس است.»

شاید در زمستانی سرد و یا شاید در نم باران و یا شاید هم در غروب گرم تابستان برای شما اتفاق بیفتد. من هرگز متوجه نشدم که دقیقاً چگونه و چه طور و در چه زمانی عاشق شدم تا این‌که متوجه جاری شدن خود به خود اشک‌هایم شدم. متوجه شکسته شدن و از خود گذشتن و نادیده گرفتن غرورم شدم و سنوالی که دائم از خودم می‌پرسیدم این بود که چرا من؟

جواب این سنوال به صورت خیلی ساده این است که چرا تو نه؟ مگر تو چه فرقی با بقیه داری؟

و عشق در زندگی من یک اتفاق غیرمنتظره بود. اتفاقی که نظم زندگی من را به هم ریخت و خواب و خوراک و فکر را از من گرفت. اما با این وجود، دوست داشتم به او فکر کنم. من این آشوب‌های درونم را دوست داشتم. عقل و قلب من هر کدام استدلال‌های خودشان را داشتند. عشق کاری کرد که آن‌ها در میدان جنگ، برای پیروزی با هم مبارزه کنند.

و در این نبرد عقل من بی‌رحمانه‌ترین کار ممکن را با قلبم انجام داد. من بنا به دلایلی هیچ وقت عشق خود را بروز ندادم و هیچ وقت حاضر به نزدیک شدن به آن آدم نشدم. من از هیچ‌یک از تپش‌های قلبم و گریه‌های شبانه‌ام با او سخن نگفتم.

اما جدا از این‌ها نمی‌دانم بگویم برایم جالب یا عجیب است. وقتی یک پسر بدون هیچ احساسی و با اعتماد به نفس کامل قدم جلو می‌گذارد و می‌گوید «عروس ننه‌ام می‌شی؟» و یا عبارات‌های بی‌فایده دیگر و یا روش‌های دیگر برای جلب توجه.

به عقیده من عاشق شدن برای ما لازم و ضروری است. ما بدون عشق نمی‌توانیم زندگی کنیم. عشق می‌تواند در یک چشم به هم زدن شما را تغییر دهد. می‌تواند امیدی برای زندگی شود و یا بالعکس اگر شکست عشقی اتفاق بیفتد می‌تواند دلیل مرگ برای افراد ضعیف باشد.

با این وجود، از عاشق شدن نهراسید؛ کافی‌ست فقط نیمه پر لیوان را بنگرید. شکست عشقی نیز می‌تواند امری مفید باشد چرا که می‌تواند باعث شود فرد منطقی‌تر و قوی‌تر عکس‌العمل نشان دهد.

سپیده امینی، 18 ساله



## آرزوی دیدار پدر!

تابستان که از راه می‌رسد در کشور سوند، دلتنگی‌های ما هم بیشتر می‌شود. وقتی در دیار غربت هستی دلتنگ سرزمین مادری‌ات می‌شوی. ایران سرزمین ما، همیشه پاره‌ای از وجود ماست. من دو سال است که دیگر نمی‌توانم به ایران بروم. دلتنگ خانه مادر بزرگم، دلتنگ کوچه پس کوچه‌های تهران، دلتنگ حتی هوای گرم ایران هستم.

دو سال است من و خانواده‌ام دلتنگی بزرگی داریم. دلتنگ عزیزترین عضو خانواده ما که پدرم است. دو سال است که از دیدن روی نازنین پدرم محروم مانده‌ایم.

این غروب دلتنگی امیدوارم روزی به سر رسد و پدرم بازگردد تا تابستانی نو را در کنار هم آغاز کنیم.

امیتیس جلالی، 16 ساله

## دل تنگی

دل‌تنگی و یا تمنای رسیدن به خواسته‌ها تا چه حد ما را به دنبال خود می‌کشاند. و ما تا کجا آن را دنبال می‌کنیم. این خواسته‌ها شکل‌های خوبی هم دارند.

برای مثال می‌شود گفت دیدار یکی از نزدیکان که در دور دست زندگی می‌کند، پیدا کردن کار، حتی تشکیل خانواده و بچه‌دار شدن.

هستند کسانی که آرزویشان داشتن دو تا پیراهن به جای یکی است و آرزوی آدم مریض هم سلامتی و تندرستی است. این آرزوها هستند که ما را به جلو می‌رانند تا آینده خوبی برای خود بسازیم.

من هم آرزوهایی دارم که رسیدن به آن‌ها ممکن است مشکل باشد ولی اگر واقعا سعی خود را انجام دهم و کوشا باشم می‌توانم خود را به آن‌ها نزدیک کنم و به بعضی از آن‌ها دست یابم.

آوا آقاخانی، 16 ساله

## پیش داوری

من عادت دارم دامن و پیراهن‌های کوتاه بپوشم. این‌جا با این لباس‌ها احساسی راحتی می‌کنم. اما وقتی به ایران می‌روم نمی‌توانم این لباس‌ها را به تن کنم. فامیل‌هایی که در ایران زندگی می‌کنند ممکن است پشت سر من حرف بزنند و بد قضاوت کنند. من باید به فکر آبروی خانواده‌ام باشم. من فکر می‌کنم هنگامی که انتخاب لباس پوشیدن از من گرفته می‌شود به نوعی اذیت می‌شوم.

لینا عبدالهی، 16 ساله

## بالا رفتن از درخت تو!

بوی خوش آب‌پاشی کردن جلوی در خانه‌مان را هرگز از یاد نمی‌برم. کم‌کم داریم به دوران شیرین و کوتاه تابستان نزدیک می‌شویم. اما این تابستان‌ها، تابستان‌های قدیم نمی‌شود. یادش به‌خیر هوا از بس گرم بود آسفالت‌های خیابان‌هایی که رویش راه می‌رفتیم شل می‌شد. خیس عرق با چشم‌های نیم باز که از شدت تابش نور خورشید بسته می‌شدند به طرف پارک یا همان پاتوق بچه‌گانه خود برای بازی کردن و خیس کردن کله‌مان با آب خنک می‌رفتیم. یکی دیگر از خوشی‌های تابستان‌مان بالا رفتن از درخت‌های توت و خوردن توت بود. از همه مهم‌تر، دیگر مدرسه نداشتیم که مجبور باشیم صبح زود بیدار شویم و به مدرسه برویم. تابستان‌های الان شور و شوق آن‌وقت‌ها را ندارند نه درخت توتی هست نه رفیق‌های دوران بچه‌گی و نه شور و شوق بچه‌گی.

حسن احمدی، 16 ساله



## عشق مهم است و...!

نوشتن در مورد عشق کار سختی است. به‌نظر من، کلمه عشق در جاهای متفاوت معنی‌های مختلفی دارد. مثلا عشق پدر و مادر به بچه یا عشق بچه به پدر و مادر. آدم می‌تواند عشق حیوانات شود و سگ خود را خیلی دوست داشته باشد. ما حتی می‌توانیم عاشق کار خود باشیم و یا عاشق عطر مخصوصی شویم. اما چیزی که در داستان‌ها می‌خوانیم و یا در فیلم‌ها می‌بینیم یا در آهنگ‌ها می‌شنویم اغلب عشق بین دو آدم است. این عشق به نوعی در زندگی ما آدم‌ها، تاثیرگذار است و حتی نقش دارد. اما در هر صورت، عشق مهم است و آدم‌ها نمی‌توانند بدون عشق زندگی کنند.

آرین کلهر، 18 ساله

## کودکان نیروی محرکه

### تاریخ اند!

همه چیزهایی که می‌سازیم و خواهیم ساخت برای نسل آینده ساخته شده است.

کودکان به بزرگسالان نوعی انرژی و انگیزه می‌دهند. بدون تلاش و جستجو، جامعه ما هرگز نمی‌تواند ساخته شود.

ما امروز در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که در آن کودکان می‌توانند به بزرگسالان آموزش تکنیکی بدهند، مثلا تلفن همراه را کودکان بهتر از بزرگسالان بلدند. چون که کودکان قابلیت درک بهتری از بزرگسالان دارند.

در تابستان امسال تصمیم دارم در یک مهد کودک کار کنم. این کاری است که من فقط برای پول انجام نمی‌دهم، بلکه به آینده‌ام می‌نگرم. اگر بزرگسالان از جوانان یاد بگیرند کاری می‌کنند که جامعه فقط روند سنتی خود را طی نکند، بلکه جامعه مسیر خود را با منطق و دانش مدرن امروزی به پیش ببرد.

من در روبروی خود یک تابستان هیجان‌انگیزی را دارم که در آن می‌توانم دیدگاه‌های جدیدی از جهان کار پیدا کنم.

امیدوارم تابستان خاطره‌انگیزی داشته باشید!

رامین شجاعی، 16 ساله

## شور جوانی

شور جوانی را می‌توان در تلاش یک جوان در هدف‌هایش دید. شاید این هدف صورت‌های گوناگونی داشته باشد. مثلا رفتن به دانشگاه، پیدا کردن شغل مورد علاقه، یا رسیدن به دختری که عاشقت هستی. این شور و شوق هرچه که باشد نشان‌دهنده یک نیروی ویژه است. نیرویی که فقط در یک جوان می‌توانیم ببابیم. نیرویی که باعث می‌شود در دوران جوانی، به اوج شکوفایی برسیم.

بی‌تردید در تمام کشورها علاوه بر منابع طبیعی، داشتن نیروی جوان در آن کشور هم ثروت عظیم محسوب می‌شود. شاید بتوان گفت که نیروی جوان در یک کشور جز با ارزش‌ترین سرمایه‌های آن کشور به‌حساب می‌آید. در جوانی حس ویژه‌ای وجود دارد که در دیگر دوران نمی‌توان آن را دید و آن حس کمال‌طلبی است. به همین دلیل است که یک جوان هر چیزی را به بهترین شکل می‌خواهد. از هر چیزی بهترینش را می‌خواهد. شاید همین حس است که باعث می‌شود یک جوان در یک روز تصمیم می‌گیرد تمام دنیا را تغییر دهد. شاید همین حس و شور و شوق است که یک جوان زود عاشق می‌شود بدون آن‌که به عواقبش فکر کند. شاید همین شور و حال است که باعث می‌شود یک جوان مدام در حال تغییر باشد و از ریسک کردن در زندگی هراسی نداشته باشد. این حس هرچه که باشد یک حس غریبی است. حس پویندگی را دامن می‌زند و به اوج می‌برد. شور جوانی مانند دو بال می‌ماند که اگر به آن پرواز کردن را بیاموزی تو را به اوج می‌برد. شور جوانی سرمایه زندگی است. **علی‌داد حسینی، 17 ساله**

## من در سیاره ناکجا آباد بودم!

اولین باری که من عاشق شدم چهارده ساله بودم، به دختر نوجوان باکلی شور و اشتیاق برای آینده، کسی که همه می‌گفتند بی‌خیال‌ترین و قلبم از سنگه. من تو همان زمان عاشق شدم، عشق کودکانه و قشنگی شروع کردم، آنقدر اتفاق قشنگی بود که من نمی‌تونستم هیچ کس را ببینم، تمام وقتم و احساس و قلبم صرفش می‌شد، هر روز... هر ساعت... هر ثانیه... هر صدم ثانیه... آنقدر دوستش داشتم که بی‌خیال همه باید و نیاید های رسوم سنتی خانواده شدم، در خانواده‌ای که عاشق شدن بدون ازدواج جرم بود، به دختر چهارده ساله که دست دوست پسرش را می‌گرفت می‌رفت مهمونی، همه چی مثل رویا می‌گذشت. به سفینه کوچولوی نقلی که منو می‌برد به سیاره ناشناخته، نمی‌دونم اسمش چی بود، مریخ؟ پلوتون؟ نمی‌دونم، شاید خیلی دورتر از منظومه شمسی!؟

تنها چیزی که می‌دونم دور بودن از زمین بود، از تمام حرف‌ها، از تمام آدم‌ها، از تمام کنایه‌ها به یک دختر چهارده ساله، فقط من بودم و یک نفر دیگه... ثانیه‌ها گذشت، دقیقه‌ها، ساعت‌ها، روزها، ماه‌ها و سال‌ها گذشت و من هنوز تو اون سیاره ناکجا آباد بودم، اما یک روز دیدم فقط من تو این سیاره‌ام، نه عشقی بود نه ذوقی و من هفده سالم بود... بعد سه سال من برای اولین بار تو اون سیاره تنها موندم، فکر کنم سه سال خواب بودم به زندگی نباتی... که بعد سه سال تازه چشم‌امو باز کردم و فهمیدم کجام، تو به سیاره!؟ تو اون سیاره آنقدر نشستم، آنقدر فکر کردم، آنقدر گریه کردم که چی شد من به این سیاره رسیدم؟ انگار فراموشی گرفته بودم... تنها چیزی که یادم می‌آورد اون بود... نگاهش... حرفاش...

برای خودم عجیب بود که چرا ما ما تمام یاد نمی‌آید چرا فاطمه تو این ذهن پریشون محو شده... به روز تصمیم گرفتم بپریم از این سیاره فرار کنم؛ فرار کردم؛ به جای بلند بود اما من ریسک کردم و پریدم... بعد چند روز تازه متوجه اطرافم شدم، فکر کردم دیگه باید مرده باشم. اما دیدم نه هنوز همون عاطفه نخس، نه دستی شکست، نه سری له شد، فقط گاه گاهی سردرد و گاهی احساس پوچ کردن... اما تنها نبودم، تو سیاره ناشناخته نبودم، روی زمین بودم... کنار خانواده‌ام...

شاید اتفاق تلخی بوده، شاید منو به کم عوض کرد، اما باعث شد من بزرگ شوم... عشق وقتی قشنگه که ادم تو فضا نباشه، از بقیه دور نباشه، عشق وقتی معنا داره که تو، تو تمام درگیری‌های زمین و شلوغی دورت بتونی با یکی هم صحبت بشی، یکی که دوست داشته باشی، یکی که دوست داشته باشه... عشق یعنی بفهمی چیکار می‌کنی و ازش لذت ببری، چیزی که من دارم الان تجربه می‌کنم. عشق می‌تونه چند بار به وجود بیاد، به شکل های مختلف، می‌تونه اصلا نیاد، اما عشق و دوست داشتن مثل ناراحتی و ترس به احساس که همه احساس می‌کنن، حتی شده چند بار، تمام احساسات ما با فهمون و درکمون از زندگی قابل تغییرند، پس چیز عجیبی نیست اگه به نفر چند بار عاشق بشه... من پارسال به عشق داشتم الانم به عشق دیگه اما متفاوت، خیلی متفاوت...

عاطفه عسکر محمدی، 18 ساله



## در ستایش مادر!

## گل سرخ!

دیروز وقتی داشتم دنبال وسایلم در اتاقم می‌گشتم لایبای یکی از کتاب‌هایم گل خشک قرمزی را پیدا کردم. با دیدن این گل ناگهان به چند سال پیش برگشتم... زمانی که شاید من بیش‌تر از 13 یا 14 سال نداشتم. با بستن چشم‌هایم به آن زمان بر گشتم و با به یاد آوردن آن خاطره زیبا قلبم پر از شادی شد. تا جایی که قطره‌های اشک را روی گونه‌هایم حس کردم. او یکی از هم‌کلاسی‌هایم بود. پسر ساکت و خجالتی کلاس ما. به‌خاطر همین موضوع توجه من را به خودش جلب می‌کرد. در کلاس همیشه به او نگاه می‌کردم، ساکت و آرام بود، هیچ وقت تلاش نمی‌کرد که با

نمی‌دانم این عشق پاک را چگونه توصیف کنم، نمی‌دانم این دلتنگی عاشقانه را چگونه بیان کنم، نمی‌دانم این مهر و محبت مادرانه را چگونه به زبان آورم و بر روی دست نوشته‌های خود چاپ کنم. این چه عشق و محبتی است که هر مادری آن را در قلب خود همچون گنجینه‌ای دارد که گویا خدا هم از این گنجینه بزرگ غافل است.

عشق پاک مادرانه آنقدر صاف و زلال است که فقط یک مادر آن را می‌تواند به فرزند خود هدیه دهد. نمی‌دانم در این عشق چه سر و جادویی نهفته است که یک مادر آن‌چنان فرزند خود را دوست دارد که خدا هم به این عشق و دوست داشتن حسادت می‌ورزد.

دوری از فرزند برای مادر سخت و دردناک است. این روزها فقط حال روز مادرهای ما را خدا می‌داند که هر لحظه دست به دعا هستند و آرزویشان این است که فرزندان خود را در آغوش بگیرند و بوسه بر دست و رویشان بزنند و آرام با صدای دل‌نشینی در گوش‌شان زمزمه کنند و بگویند کجا بودی جگر گوشه من که چشمان مادرت هر لحظه منتظر دیدار تو بود.

سرنوشت آنقدر به من و دیگر هم سالانم سخت گرفت که تن به این جدایی و فاصله گرفتن از عشق پاک مادرانه دادیم، شاید گفتن و بیان کردنش برای خیلی‌ها آسان باشد اما وقتی که می‌خواهی برای مدتی از کنار مادرت بروی و تنه‌ایش بگذاری خیلی آسان نیست! شاید این دوری، طولانی شود و این عشق مادرانه هر لحظه چشم انتظار باشد همچون شمعی که دارد می‌سوزد و در آخر خاموش می‌شود. می‌دانم که مادرم هر لحظه چشم به در خانه دوخته است و بی‌قرار منتظر است تا کسی در بزند و خبر دهد غصه نخور فرزندت برگشته است.

رضا محمدی، 17 ساله

## روزی که من عاشق شدم

وقتی که به او نگاه می‌کنم می‌توانم عشق و علاقه او را از چشمانش بخوانم.

به‌نظر من، او لیاقت دوست داشتن من را دارد چون به فکر چیزهای مادی و حس‌های زود گذر نیست. او در همه شرایط در کنار من است و به من کمک می‌کند. به‌نظر من، وقتی یک کسی را به این اندازه دوست داشته باشی و به دنبال حس‌های زود گذر نباشی و تمام فکرت کمک کردن به او باشد، می‌توان گفت این حس عشق است و عاشقی. البته او بدی‌های خودش را هم دارد. چون هیچ انسانی خوب مطلق یا بد مطلق نیست، بلکه مخلوطی از این دو است. مثلاً بعضی وقت‌ها او مرا عصبانی می‌کند. او علاقه‌اش را به من با همیشه در کنار من بودن، به فکر من بودن، کمک کردن به من و کارهای دیگری که برایم انجام می‌دهد، نشان داده است. یک چیز خیلی خوبی که دارد این است که مرا به همه کس و همه چیز ترجیح می‌دهد. من در زندگی او، همیشه در خط مقدم حضور دارم.

هلیا حروفی، 18 ساله



دخترهای کلاس تماس بر قرار کند و شاید این موضوع او را برای من جالب و جذاب‌تر کرده بود. آن زمان فقط نگاه از طرف من بود و هر روز احساس این که به او نزدیک‌تر بشوم قوی‌تر می‌شد، ولی غرورم این اجازه را نمی‌داد. من منتظر یک حرکت از طرف او بودم، اما او همچنان ساکت و آرام بود. یک‌بار که داشتم به او نگاه می‌کردم، نگاه‌مان با هم تلاقی کرد. صورتش کاملاً قرمز شده بود و سرش را پایین انداخت. روزها به همین منوال می‌گذشت. تا این‌که تابستان از راه رسید و فکر این‌که او را در تابستان نمی‌بینم من را آذیت می‌کرد. روز آخر مدرسه بود. وقتی مراسم مدرسه تمام شد و من راهی خانه بودم، ناگهان پشت سرم صدای نفس کسی را شنیدم، برگشتم و دیدم که آن پسر بود با یک گل سرخ قشنگ در دست‌هایش.

تینا کلانترپور، 18 ساله

## عشق من شکلات!

چیزی که من در زندگی از همه بیشتر دوست دارم غذا است. عشق من به غذا قابل توصیف نیست. اولین چیزی که بعد از بیدار شدن و قبل از خوابیدن در فکرم است غذاست. عشق به غذا از بچگی در من وجود داشت. از دوران کودکی، به یاد دارم دهانم از بوی غذا و یا با فکر غذا پر از آب می‌شد. حتی در جشن تولدم، کیک تولدم برایم مهم‌تر از تمام کادوهای تولدم است. از همه خوردنی‌های دنیا، شکلات را بیشتر از هر چیز دوست دارم. عشق من به شکلات، به اندازه عشق من به خانواده‌ام هم است.

من فکر می‌کنم شکلات کمک‌های بزرگی به من در زندگی‌ام کرده است. مزه و طعم شکلات همیشه حالم را خوب می‌کند. هرچند شکلات دو خصوصیت بد بزرگ مثل جوش زدن و چاقی هم دارد ولی با این حال، ارزشش را دارد که من عاشقش باشم.

بزرگترین عشق من در زندگی!

نورا معین، 17 ساله

## مادر

### تابستان یعنی دل‌تنگی!

به‌نظر من تابستان یکی از فصل‌هایی است که ما انسان‌ها می‌توانیم از آن لذت ببریم. ولی نمی‌دانم چرا هر سال تابستان که می‌آید فکر می‌کنم مثل تابستان‌های قبلی به من خوش نمی‌گذرد و زندگی‌م آن رنگ و روی سابق را ندارد. نمی‌دانم شاید به‌خاطر همین است که هر سال بزرگ‌تر می‌شوم و رویاهای بچگی‌ام برایم غیرممکن‌تر می‌شود. هر سال چند تا از بهترین دوست‌های‌مان را از دست می‌دهیم یا با بهترین رفیق‌های بچگی‌مان به‌خاطر یک جروب‌بخت کوچک دشمن می‌شویم.

هر سال که می‌بینم مادرم یک سال پیرتر شده و چین و چروک‌های دست و صورتش بیشتر شده است حس بدی به من دست می‌دهد. آخر مادرم برای من هم پدر بود هم مادر، دقیقاً تابستان 3 سال پیش بود که توانستم برای آخرین بار دستش را ببوسم، بغلش کنم و گریه کنم و حتی نمی‌دانم که می‌توانم دوباره ملاقاتش کنم یا نه،

تابستان برای خیلی‌ها فصل شادی و مسافرت و لذت بردن از زندگی است ولی برای من تابستان یعنی دل‌تنگی.

محمد تاجیک، 18 ساله

## در ستایش عشق...

فیلسوف فرانسوی آلن بدیو



بیسکویتی را به دهان گذاشت، با آرامی و لب‌خندی بر لب افزود: «در عشق آرامش و وقاری وجود دارد که گویا در بهشت هستی.» ایزابل نیز لب‌خند کوتاه و آرامی بر لب داشت. او بعداً برای من گفت که «تنها به‌عنوان مترجم بدیو کار نمی‌نماید.»

من در باره تفکیک‌هایی که بدیو در کتاب جدید خود توصیف نموده، می‌اندیشم. «در حالی که میل جنسی معطوف به فرد مقابل، با همان دل‌بستگی فتشستی به اندام‌های زنانه و مردانه، است، اما عشق به انسانیت انسان توجه دارد. این آن چیزی هست که در زندگی من بارها و بارها به انواع مختلف جلوه کرده است.»

به بیان دیگر، عشق از هر نظری متضاد سکس است. برای آلن بدیو، با عشق آشفتگی و هیجان‌های بالا در زندگی فرد اتفاق می‌افتد. او این سخن را به زبان فلسفی چنین می‌گوید: «عشق بر تقدیر آدمی می‌بارد و در چهره‌اش هویدا می‌گردد. با آغاز عاشقی، انسان از طالع و بخت به سوی یک تقدیر جدید می‌رود، و این خود سفر پر خطر و همراه با بارگران است و قدم گذاشتن به مرحله‌ای از هول و نگرانی زیاد.» و عاشقی ثابت قدمی و پیروزی در این راه و غلبه بر این هول است. بدیو شعری از مالارمه را به صدای بلند می‌خواند، کسی که شعر را همچون صحنه‌ای می‌بیند که در آن چانس کلمه به کلمه شکست می‌خورد. عاشقی هم چنین است. بدیو می‌نگارد: «وفاداری به عشق عاشق دوام می‌بخشد: عشقی که با نگاه و ملاقات زود گذری به وجود می‌آید، روز به روز از این حالت خامی بیرون شده، پوست بیندازد و به آن چیزی که می‌پسندیم در بیاید. باید بالای عشق کار صورت گیرد.»

بخشی از گفتگوی استوارت جفریس با آلن بدیو برگردان - خالد خسرو

انتخاب: ساتاز محمودی 19 ساله



بزرگ‌ترین فیلسوف زنده فرانسه می‌گوید که «عشق عبارت از تفاهم و قرارداد دو آدم خودخواه نیست. عشق فرایند بازساختن و باز آفریدن است که آن‌ها را مجبور به فراتر رفتن از خودخواهی می‌نماید. برای این که عشق پایدار بماند، باید روی آن کار کرد و خود را هر دم باز آفرید.»

آلن بدیو، فیلسوف چپ 72 ساله، از فعالین جنبش‌های دانشجویی و کارگری، منتقد سرسخت سارکوزی و اولاند، چنان چهره جنجال برانگیز در فرانسه به حساب می‌آید که وقتی هفته‌نامه معتبر «ماریان» زندگینامه‌اش را می‌نگاشت، عنوان زیر را انتخاب کرد: «بدیو: آیا این ستاره فلسفه، یک حرام‌زاده خبیث است؟» بدیو با لب‌خند شیرین در آپارتمان‌اش در پاریس می‌گوید: «همه می‌گویند که عشق عبارت از پیدا کردن فرد مناسب و مطابق به معیارها است، و پس از آن همه چیز درست می‌شود. عشق چنین نیست. سخن این پیر مرد را بشنوید: «برای پیدا کردن و پایداری عشق باید زیاد کار نمایید و زحمت بکشید!»

آلن بدیو در کتاب جدیدش، در ستایش عشق، در مورد زندگی همراه با عشق می‌نگارد: «تنها یک بار در زندگی خود از عشق به ستوه آمده و از آن دست کشیدم. آن عشق نخستین‌ام بود، بعد از آن متوجه حقیقت موضوع شده و تلاش ورزیدم که اشتباه خود را با عجله زیاد و از روی نیاز شدید جبران نمایم اما خیلی دیر شده بود- مرگ آن عزیزم بی‌نهایت نزدیک بود.» رد عشق و بعد جستجوی مجدد آن در زندگی تمام فیلسوفان به چشم می‌خورد. «با تمام دل شکستگی‌ها و تردیدها، هرگز دو باره از عشق دوری نجستم و از خوبان پرهیز نکردم. زیرا با احساس عمیق دریافتم که از صمیم قلب به آن‌ها عشق ورزیده‌ام.»

آیا در این عصر عشق‌های زود گذر و لذت‌های دم دست، چنین عشق و تعهد سخت‌کوشانه به خوبان این زمانه یک هیاهوی بی‌معنا نیست؟ بدیو در حالی که به مترجم خود- ایزابل ودوز- که در آن سوی میز قهوه نوشی نشسته است، نگاهی انداخته می‌گوید: «نه! هرگز چنین نیست. با تاکید می‌گویم که حل مشکل حیاتی عشق و عاشقی بزرگ‌ترین لذت زندگی بشری است.» بدیو،

## Kärleken

Att älska och att bli älskad är något som berikar våra liv. Människor mår bättre och är gladare när de har den här känslan av närhet till varandra. Kärlek hjälper oss att känna att vi finns och att vi existerar. Vi har känslan att andra förstår oss och vi har en känsla av trygghet. Kärlek är en mycket stark mänsklig känsla och fastän det har skrivits mycket om kärlek så vet vetenskaperna inte exakt vart den kommer ifrån och hur processen från att man blir förälskad till att man längtar och saknar någon går till. Samtidigt innebär kärleken att lära varandra. En kärleksförhållande innebär att man kan bidra till den andras utveckling, inte ta utan ge. När man är kär i någon kan man öppna upp sig och prata detaljerat om sina känslor och om saker som man tycker om, saker man inte tycker om o.s.v. Man kan förlita sig på någon och berätta om sina känslor, problem och allt möjligt. I ett kärleksförhållande är det så att om en av de har en känsla av rädsla eller otrygghet så kan den andra hjälpa och stötta sin partner. De försöker nästan aldrig förnedra varandra eller ifrågasätta den andras känslor. Men kärleken är som en blomma, den måste vattnas och tas om hand för att den ska fortsätta överleva. Annars så blir kärleken som en blomma som vissnar, kärleken försvinner snabbt. Att förlorna sin kärlek är en mycket tung känsla för vem som helts oavsett relation, ålder och kärlek till vad eller vem. Det kan kännas bedrövtligt och i början kan det kännas som att man aldrig blir den samma men med tiden läker sårerna och man blir starkare när man kommer ut ur ett kärleksförhållande. Kärlek kan också betyda respekt till varandra och det är en kompletterande känsla vilket innebär respekt och förståelse.

Kianaz Farzam, 15 år



## choklad

### Min största kärlek!

Det finns något jag älskar mer än allt. Min kärlek för mat är obeskrivlig. Det första jag gör när jag vaknar är att äta och det sista jag gör innan jag går och lägger mig är att äta.

Denna kärlek till mat startade redan som barn. Sedan jag var liten har min mun alltid fylls med saliv när jag ätit något gott eller känt doften av något.

Av allt ätbart som existerar i hela världen är choklad min favorit. Min kärlek till choklad är på samma nivå som min kärlek till min familj. All choklad är bra. Det spelar ingen roll om det är ljus vit eller mörk allt är gott!

Choklad har hjälpt mig en hel del i livet. Varje gång jag känner mig nere eller ledsen får smaken av choklad alltid mig att må bättre. Det finns alltid några egenskaper som är dåliga med den man älskar mest, ingen är perfekt. För min del är det finerna och viktuppgången som får choklad att inte vara det perfekta i mina ögon.

Nora Morin, 16 år

## Längtan

Längtan har olika betydelser för varje individ. Det kan oftast förknippas med känslor som sorg, glädje, ånger, frustration och förväntan. Någon längtar efter att bli rik, en annan längtar efter att bli frisk och vissa längtar efter kärlek. Men längtan kan också skilja sig beroende på ålder. Ett barn längtar oftast efter julen och att få julklappar. Men alla har något gemensamt, alla känner de intensiva känslorna och den långvariga önskan att uppleva något, göra något eller träffa någon. Längtan efter att få uppleva sin önska kan vara en drivkraft som kan få människor att göra saker som de inte förväntat sig själva att göra. Jag tycker att det är bra att känna längtan, för längtan efter något kan vara en motivation och en drivkraft i livet utan att ge upp när man konfronteras med svåra situationer.

Aryanz Farzam, 15 år

## Kärlek

Vi är alla skapade av Gud i hans bild och likhet. Vi är gjorda för att leva på jorden för ett syfte: att känna. Som människor som gjorts av Gud, är vi skyldiga att leva vårt liv fullt ut. Vi är gjorda av Gud men ändå är vi unika i våra egna skillnader, övertygelser och religioner. Till exempel kärlek är för vissa en magisk känsla som man upplever när man ser någon man älskar. Man känner fjärlar i magen och när den personen är nära dig, blir du arg och tenderar att stampa på dina ord. De säger att det bara är hormoner, vilket är sant. Men det är svårt att tro att det som orsakar dig att känna denna känsla är ett enkelt ord Kärlek.

Kärlek ser en person perfekt trots sina brister. Kärlek är en sensationell och en gång i livet känsla. De tidigare meningarna handlar bara om några av mina kunskaper om kärlek. Det finns olika former av kärlek: antingen kärlek till dina vänner, familj, släktingar och speciellt till Gud. Men det finns en form av kärlek som jag kommer att ta itu med i denna uppsats som jag har upplevt i mina dagar som tonåring, ensam kärlek. Ensam kärlek; säger de är söt, romantisk och är fylld med mousserande ljus. När du är kär i någon verkar du glömma hela världen och den där personen är det enda som är värt att hålla fast vid i vår värld. Det är en underbar känsla när du vet att du är älskad och till och med en underbarare känsla när du är förälskad.

Det är inte ett brott att bli kär. Du gör inga misstag när du blir kär. Men till exempel om du bekände dina känslor för den speciella personen och blir avvisad. Tror du att hela ditt liv har kraschat och att du är ensam i denna värld. Se, det är misstaget. Det är då kärlek blir ett brott. Det dödar dig både när du har det och när du inte har något råd: Det kommer bara att bryta ditt hjärta. Var bara dig själv och njut av den relation du har med den personen eftersom livet är kort och om du inte gör vad din instinkt säger dig, kommer du att leva ett liv med en hink full av ånger.

Avslutningsvis vill jag nämna en sista sak. Att kärlek är mer värd när du väntar. Rusa inte och dra slutsatser, som bara leder till hjärtat. Le. Bli kär. Ingenting kan stoppa dig

Siavash farzam ,15 år

## Längtan

Vad innebär det att längta efter någonting? Jag skulle nog definiera det som att kroppen ser fram emot något. Det finns så väldigt mycket man kan längta efter. Det kan handla om att få träffa en familjemedlem, att skaffa arbete eller att få barn. Många människor längtar efter att ha två tröjor att byta mellan istället för en. En sjuk persons längtan att bli frisk kan det också handla om. Längtan kan alltså vara en så stor del av våra liv. Det är ofta längtan som för oss fram och ger oss upphov till nya möjligheter. Det är en bra sak. Det är bra att känna längtan, det betyder att du har någonting att se fram emot och ett mål du strävar efter. Det finns så mycket jag själv längtar efter och det är klart att man inte alltid kan uppnå det man längtar efter. Men om man försöker och verkligen kämpar kan man ge upphov till en förändring och komma närmare sin längtan.

Ava Aghakhani, 16 år

## Vad är kärlek för mig?

Kärlek är en känsla som man känner i hela kroppen, i alla nerver och ända ut till hårstråna. Kärlek är när man tittar in någons ögon och bara vet att denna person är den jag vill skratta, gråta och sörja med. Att älska någon är när man inte längre tänker "jag" utan man börjar tänka "vi".

Ailin, 16 år

## Barnen som drivkraft

Allt vi bygger upp och alltid har byggt upp har vi gjort för vår nästa generation. Barn ger vuxna en typ utav energi och motivation till allt de gör. Utan en strävan skulle aldrig vårt samhälle kunna byggas upp. Jag lever idag i ett samhälle där barnen har en förmåga att lära vuxna en hel del om modern teknik eftersom vi yngre har en snabbare uppfattningsförmåga.

I sommar ska jag jobba på ett dagis. Ett jobb jag inte bara ser pengarna framför mig i, utan hela min framtid. Att äldre kan se upp till yngre idag gör att ett samhälle inte byggs på enbart erfarenheter utan även nyskapande tankar som barn oftast har.

Vår yngre generations stötande och energifulla karaktärer får vuxna att se en anledning till att jobba hårt och utveckla samhället.

Personligen ser jag framför mig en spännande sommar där jag kan få många nya perspektiv på hur barn uppfattar samhällets utveckling och hur deras fantasi kan bidra till den.

I sommar hoppas jag att mina arbetskamrater är positiva till att utföra arbetet med bästa resultat.

Jag hoppas att ni får en fantastisk sommar!

Ramin Shojaei,  
16 år

## Sommaren

Snart är sommaren här, och vintern där.

Solen skiner och vattnet glänser. Man kan äntligen doppa sig i vattnet.

Det är denna tid på jorden då jag kan vara ute i det fria tills mörkret faller.

Kompisar och familj kommer ut från sina hus för att vara ute och långa promenader kan jag äntligen ta.

Sommaren innebär klänningar och innebär inte sommarenjackor.

Sommaren är bra, mycket bättre än alla andra årstider.

Roza Basem, 15 år



## Kärlekens olika stadier

Det vi kallar för kärlek kan delas in i tre stadier. Om vi har tur är det samma person i alla tre stadierna, men så behöver det faktiskt inte vara. Stadierna kan dessutom komma i en annan ordning, så att lusten till exempel kommer sist!

### 1. Lust

Lusten gör att vi blir attraherade av någon. Den styrs av testosteron och östrogen (manligt och kvinnligt könshormon) – ha någon betydelse för förälskelse och kärlek. Här måste signalsubstanserna som vi nämnde tidigare in i leken!

### 2. Förälskelse

Förälskelsen gör att vi blir totalt fokuserade på (nästan besatta av) personen. Men vi är ju faktiskt inte sådär galet nyförälskade för evigt. Det beror på att kroppen vänjer sig vid de förhöjda dopaminnivåerna och bygger upp en tolerans, vilket gör att nyförälskelsen gradvis minskar. Efter ungefär 18 månader är alla nivåer tillbaka på de ursprungliga och det är nu vi börjar upptäcka brister hos vår partner – som tidigare gömt sig under ett fluffigt moln av dopamin och noradrenalin.

Men deppa inte ihop nu, förhoppningsvis övergår förälskelsen i nästa steg – kärlek!

### 3. Kärlek

Kärleken är en stark och långvarig bindning. Nu när dopamin, noradrenalin och serotonin inte hjälper oss att vara förälskade längre så är det viktigt att vårda relationen. Kramas mycket och ha mycket sex, då bildas nämligen hormonet oxytocin – vilket forskarna tror är det som gör att vi knyter an till varandra.



## Kärlekens visa av

Pär Lagerkvist

Kärlekens visa har inga ord,  
nynnar som vinden i träden,  
svävar lätt över blommande jord,  
leker i sommarsäden.

Ingen hör den mera än vi,  
du och jag vid din sida.  
För det är oss den sjunger i  
sin sång över jorden vida.



## Som ett blommande mandelträd

Pär Lagerkvist

Som ett blommande mandelträd  
är hon som jag har kär.  
Sjung du vind, sjung sakta för mig  
om hur ljuvlig hon är.

Som ett blommande mandelträd,  
så späd, så ljus och skär.  
Bara du, ömmaste morgonvind,  
vet hur ljuvlig hon är.

Som ett blommande mandelträd  
är hon som jag har kär.  
När det nu mörknar så tungt omkring mig,  
kan hon väl leva här?

Vald av:  
Sanaz Mohammadi, 18 år

